

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020730**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع**: تبعیت دلالت از اراده /مبحث وضع /مقدمات

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسات گذشته به بحث تبعیت دلالت از اراده وارد شدیم. این بحث در کلمات اهل معقول از جمله شیخ­الرئیس و مرحوم خواجۀ طوسی این بحث مطرح شده بود و در ادامه توسط دیگران ادامه پیدا کرده بود. مرحوم شهید صدر می­فرماید در این زمینه سه مرحله بحث مجزا باید مطرح شود که عبارتند از: 1- آیا دلالت لفظیه، دلالت تصوری است یا تصدیقی است؟-2- آیا دلالت لفظیه متوقف بر ارادۀ لافظ است یا متوقف بر ارادۀ لافظ نیست؟-3- آیا مدلول، ذات معنا است یا معنای مقید به ارادۀ لافظ است؟

این سه بحث در کلمات مرحوم شهید صدر مطرح شده است که ما به دو مرحلۀ آن پرداختیم و در این جلسه به تکمیل بحث می­پردازیم.

# تصوری یا تصدیقی بودن دلالت وضعیه

بحث دربارۀ این بود که آیا دلالت وضعیه، دلالت تصوری است یا دلالت تصدیقی است؟

## تحلیل دلالت وضعیه بر اساس مسلک قرن اکید

مرحوم شهید صدر با تکیه بر مبنای قرن اکید، فرمودند وضع، سبب می­شود بین تصور لفظ و تصور معنا اقتران اکید ایجاد شود پس دلالت لفظ بر معنا، دلالت تصوری است نه تصدیقی[[1]](#footnote-1).

### نقد و بررسی تحلیل دلالت وضعیه بر اساس مسلک قرن اکید

ما در جلسات گذشته نکاتی در خصوص مسلک قرن اکید بیان کردیم. نکتۀ جالب دیگری که از فرمایش مرحوم حاج شیخ در درر[[2]](#footnote-2) الهام گرفته­ایم آن است که اگر وضع صرفاً ایجاد اقتران اکید بین تصور لفظ و تصور معنا \_یا به تعبیر آقایان دلالت تصوریه \_ باشد، چنانچه شخصی در مقام نامگذاری فرزندش، به جای این که بگوید «وضعت لفظ زید، لهذا الشخص» بگوید «ما وضعت لفظ زید، لهذا الشخص»، یعنی به جای اثبات وضع، آن را نفی نموده و بگوید، من این لفظ را برای این معنا وضع نکردم، در این صورت نیز چنانچه مخاطبین نسبت به کار او آگاهی و التفات داشته باشند، از لفظ به معنا منتقل می­شوند. پس برای تحقق قرن اکید لازم نیست اعتبار اثباتی رخ دهد بلکه اعتبار سلبی نیز می­تواند منشأ ایجاد اقتران اکید شود؛ این مطلب زیبایی است که از کلام مرحوم حاج شیخ قابل استفاده است.

در تکمیل و تأیید نکتۀ الهام­گرفته از کلام مرحوم حاج شیخ، می­توان گفت تمام مفاهیمی که به هنگام وضع، با وضع همراه بودند، از همین قبیل هستند و حال آن که لفظ برای تمام آن مفاهیم وضع نشده است؛ به طور مثال اگر کسی بگوید «من می­خواستم اسم بچه را محمود بگذارم ولی چون در روز عاشورا به دنیا آمد، او را حسین نامیدم»؛ در این مثال، قرن اکیدی که مرحوم شهید صدر ادعا نموده است فقط بین لفظ حسین و این بچه نیست، بلکه بین لفظ محمود و این بچه نیز نوعی قرن اکید برقرار است. پس اگر حقیقت وضع، مجرّد قرن اکید، باشد و صرف تلازم ولو به جهت عامل کیفی، منشأ تحقق وضع شود، باید تمام این مفاهیم را موضوع­له بدانیم و حال آن که چنین چیزی واضح البطلان است.

سؤال: شاید اعتبار و انتخاب واضع نیز جزئی از عامل کیفی باشد؛ یعنی همین که واضع، لفظ حسین را انتخاب کرد، در عامل کیفی دخیل است لذا وضع و قرن اکید، شامل سائر مفاهیمی که مشمول انتخاب واضع نیستند نخواهد بود؟

پاسخ: اعتبار و انتخاب واضع خصوصیتی ندارد؛ همین که شما بین این دو پدیده ارتباط برقرار کنید کافی است و لو این ارتباط با عدم الاعتبار (در مثال ما وضعت لفظ زید لهذا الشخص) باشد یا با اخبار از قصد الاعتبار (می­خواستم نام بچه را محمود بگذارم ولی ...) باشد.

سؤال: این ارتباط نیست؛ واضع در حقیقت با تعبیر «ما وضعت لفظ زید لهذا الشخص» این دو پدیده را بی­ارتباط می­کند.

پاسخ: فارق بین این دو در حقیقت بناگذاری واضع بر این که این لفظ برای آن معنا باشد، یا تعهّد یا سائر عناصری که برای حقیقت وضع مطرح شده، می­باشد. به عبارت دیگر اگر شما فقط قرن اکید را مطرح کنید و آن عناصر زائدی که در سائر مسلک­ها مطرح بود را از میان بردارید، هیچ تفاوتی بین اعتبار اثباتی و اعتبار نفیی وجود ندارد و قرن اکید در هر دو فراهم است. همچنین تفاوتی بین اعتبار و اعلام قصد اعتبار نیز نیست چون اگر تنها به اقتران اکید توجه کنیم در تمام این­ها وجود دارد.

واقع امر این است که ما به هر حال باید یک نوع قالب بودن لفظ برای معنا را به نحوی از انحاء در حقیقت وضع، دخیل بدانیم؛ این قالب بودن بر اساس مسلک­های مختلف می­تواند در اثر اعتبار یا بناگذاری قلبی یا تعهد یا ... تحلیل شود.

در تکمیل این مطلب نکتۀ دیگری را ضمیمه می­کنیم مبنی بر اینکه اصلاً پدیدۀ قرن اکید، با پدیده­ای که ما در استعمالات با آن روبرو هستیم متفاوت هستند.

پیش از توضیح این مطلب تذکر این نکته مناسب است که وقتی واضع لفظ را به ازای معنا قرار می­دهد و مستعمِل به تبع واضع، لفظ را به کار می­برد و مخاطب نیز متوجه می­شود که مستعمِل این استمعال را به تبع وضع انجام داده است و در راستای تحقق­بخشیدن به غرض واضع، قدم برداشته، همین مقدار کافی است برای این که از لفظ به معنا پی ببرد.

بله؛ هر مقدار استعمال لفظ در این معنا بیشتر شود، به تدریج پدیده­ای شبیه قرن اکید ایجاد می­شود که آن هم دقیقاً خود قرن اکید نیست بلکه شبیه آن است؛ چون معنای قرن اکید آن است که تصور یک پدیده به شکل مستقیم و بدون واسطه، تصور پدیدۀ دیگر را به دنبال بیاورد. اما در کثرت استعمال، ذهن انسان از تصور لفظ مستقیماً و بدون واسطه، به تصور معنا منتقل نمی­شود بلکه علم به وضع و این که مستعمِل، استعمال را در راستای هدف واضع انجام داده و اموری از این قبیل، مجموعاً سبب انتقال ذهن از لفظ به معنا می­شوند؛ با عنایت به نکات مذکور، کثرت استعمال در حقیقت، سبب می­شود این حواشی و وسائط از حالت التفات تفصیلی به حالت التفات اجمالی تبدیل شوند یعنی علم به وضع هست ولی علم به علم نیست؛ همچنین توجه به این که مستعمِل، استعمالش را در راستای هدف واضع انجام می­دهد وجود دارد اما توجهش تفصیلی نیست بلکه ارتکازی است. پس اینگونه نیست که علم و التفات از بین برود بلکه در اثر کثرت استعمال سرعت انتقال ذهن آن قدر زیاد می­شود که شنونده متوجه نمی­شود علم به وضع و علم به گام برداشتن مستعمل در راستای هدف واضع، وجود دارد پس این واسطه­ها از بین نمی­روند بلکه از حالت تفصیلی به حالت اجمالی و ارتکازی تبدیل می­شود؛ بر خلاف قرن اکید که اساساً هیچ واسطه­ای ولو به نحو ارتکازی بین طرفین تقارن وجود ندارد.

فرض کنید در آزمایش پاولوف \_با صرف نظر از تصوری بودن یا تصدیقی بودنی که در جلسۀ سابق در موردش بحث کردیم و با فرض پذیرش ذهنیت شهید صدر مبنی بر تصوری بودن ان\_ که الهام­بخش مسلک قرن اکید برای مرحوم شهید صدر شده است، در ذهن سگ، بین صدای زنگ و آمدن غذا، اقتران اکید ایجاد شده است بدون اینکه هیچ واسطه­ای بین این دو وجود داشته باشد. مقصود ما آن است که دقیقاً چنین قرن اکیدی در وضع و استعمال وجود ندارد، بلکه چیزی شبیه آن در وضع و استعمال وجود دارد؛ در مثال سگ، بین دو پدیدۀ مقترن، هیچ واسطه­ای نیست اما در بحث وضع و استعمال، بین تصور لفظ و تصور معنا، وسائط دیگری همچون علم به وضع و علم به این که استعمال در راستای هدف واضع انجام شده، دخالت دارند؛ بله این وسائط در اثر کثرت استعمال، و سرعت پیدا کردن ذهن، از حالت التفات تفصیلی به حالت ارتکازی تبدیل می­شوند ولی باز هم از بین نمی­روند یعنی شنونده از لفظ به سرعت معنا را می­فهمد بدون این که متوجه شود در این بین وسائطی همچون علم به وضع دخالت داشته است.

سؤال: مگر در تقریرات آقای حائری خود مرحوم شهید صدر نفرمودند، قرن اکید در حق جاهلین به وضع وجود ندارد و برای تحققش علم به وضع لازم است؟ پس شاید خود ایشان نیز مقصودشان از قرن اکید، قرن اکید بدون واسطه نبوده است؟

پاسخ: مقصود ما آن است که این قرن اکید با قرن اکید موجود در آزمایش پاولوف متفاوت است؛ این قرن اکید دقیقاً آن قرن اکیدی نیست که الهام­بخش مرحوم شهید صدر شده است بلکه تنها شبیه آن است. توجه به این نکته در مطالبی که در آینده مطرح می­کنیم دخالت دارد.

#### کیفیت منتهی شدن استعمالات صادر شده از ذی­شعور به ایجاد قرن اکید در مطلق استعمالات

در اینجا مطلبی وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. ما می­توانیم شبیه آزمایش پاولوف را مطرح کنیم و مورد تحلیل قرار دهیم. اگر مثلاً به جای صرف صدای زنگ، خود صاحب حیوان می­آمده و زنگ را به صدا در می­آورده؛ یعنی در موارد تکرّر اقتران صدای زنگ و آمدن غذا، خود صاحب حیوان نیز حضور داشته و زنگ را به صدا در می­آورده. در چنین فرضی آیا شنیده شدن صدای زنگ بدون این که صاحب حیوان آن را به صدا در آورده باشد، باز هم ذهن سگ را به آمدن غذا منتقل می­کند؟ اگر بگوئید در چنین فرضی نیز بین صدای زنگ و آمدن غذا قرن اکید ایجاد می­شود، اشکالش این است که آنچه خارجاً با آمدن غذا مقترن بوده، صدای زنگ مقید به وجود صاحب حیوان بوده نه مطلق صدای زنگ؛ این خودش یک سؤال است که حقیقت امر به چه شکل است؟

در ما نحن فیه مثلاً در خصوص استعمالات متکرّری که سبب تحقق وضع تعیّنی می­شوند، یک سؤال این است که این استعمالات متکرّر مع­القرینه­اند پس چگونه ممکن است بین لفظ بدون قرینه و معنا، اقتران ایجاد کنند؟ این بحث را سابقاً مطرح کردیم و قصد بازگو نمودن آن را نداریم. بحث دیگر آن است که این استعمالات توسط شخصِ ذی­شعور انجام شده است؛ حال چطور می­شود استعمالاتی که توسط عامل ذی­شعور شکل گرفته منشأ تحقق قرن اکید بین ذات لفظ و معنا شود به این صورت که حتی اگر لفظ از غیرذی­شعور صادر شود نیز منشأ انتقال معنا به ذهن می­شود؟ این سؤالی است که باید به آن پاسخ داد؟ علت این که مثال سگ را مطرح کردیم این بود که گاهی یکی از دو پدیدۀ مرتبط، همراه با قید است اما ما به آن قید توجه نمی­کنیم. بحث در این است که ما از در و دیوار استعمالات را نشنیده­ایم؛ بحث قبل این بود که چگونه می­شود لفظ مع­القرینه منشأ ایجاد اقتران برای لفظ فاقد قرینه شود؟ در آنجا شهید صدر فرمودند جامع قرینه مشکل ساز نمی­شود که از صحت و سقم ادعای ایشان بحث نموده و به آن کاری نداریم[[3]](#footnote-3). بحث در این است که استعمالات مجازی متکرّر، توسط انسان­ها صورت گرفته است اما شما می­خواهید قرن اکیدی را ادعا کنید که حتی اگر توسط موجودات فاقد شعور هم انجام شود، منشأ انتقال معنا می­شود؟ چنین چیزی به چه شکل قابل توجیه است؟

اولاً به نظر می­رسد آنچه منشأ اقتران اکید یا شبیه اقتران اکید می­شود، چیزی از مقولۀ استقراء و مانند آن است؛ به عبارت دیگر ما با در نظر گرفتن استعمالات خارجی اشخاص، متوجه می­شویم غالباً وقتی انسان­ها این لفظ را به کار می­برند، فلان معنا را از آن اراده می­کنند و این غلبه سبب می­شود این لفظ صلاحیت پیدا کند برای این که معنا را به ذهن منتقل کند.

تا اینجای بحث را در نظر داشته باشید؛ پس از ذکر برخی نکات به تکمیل آن خواهیم پرداخت.

#### تصدیقی بودن دلالت در مفاهیم ترکیبی و برخی مفاهیم اِفرادی

مرحوم شهید صدر فرمودند، بین لفظ صادر از موجودات فاقد شعور و معنا قرن اکید برقرار است. به طور مثال در زبانی عربی گفته شده لفظ «عین» هفتاد معنا دارد؛ حال آیا شنیدن این لفظ برای شخص عرب­زبان سبب انتقال هفتاد معنا به ذهن می­شود؟ به نظر می­رسد معانی دارای قرن اکید، در حالت اِفرادی، منشأ انتقال ذهن نمی­شوند بلکه وقتی در یک ترکیب تام واقع می­شوند با توجه به قرائن معیّنه­ای که در آن وجود دارد، منشأ خطور نمودن معنا به ذهن می­شوند. بر همین اساس در جلسۀ قبل به این نکته اشاره کردیم که ما با دو گونه مفهوم روبرو هستیم؛ برخی از مفاهیم، اِفرادی هستند ولی برخی دیگر از سنخ اِسنادات تام می­باشند و در اِسنادات تام لاجرم، دلالت، تصدیقی است لذا عمدۀ بحث مربوط به مفاهیم اِفرادی است. هم­اینک می­خواهیم بگوئییم حتی در برخی مفاهیم اِفرادی نیز برای اینکه اقتران اکید یا شبیه اقتران اکید در موردش شکل بگیرد باید، در جمله قرار بگیرد؛ یعنی حتی در مرحلۀ تصور نیز تا وقتی در جمله قرار نگیرد، مدلول تصوری ندارد. فرض کنید برخی از معانی واژۀ «عین» همچون معنای جاسوس یا ذَهَب که \_بر خلاف چشم و چشمه\_ دور از ذهن هستند، معمولاً از همان ابتداء برای برقراری اقتران اکید، لازم است در جمله واقع شوند چون گاهی قرینه در جملۀ کامل شکل می­گیرد لذا حتی در مفاهیم افرادی نیز در همان مرحلۀ قرن اکید،، اقترانی بین لفظ و معنا وجود ندارد و این اقتران تنها در صورت واقع شدن در جمله برقرار می­شود. به عبارت دیگر گاهی اوقات تا وقتی قرن اکید نسبت به مفهوم ترکیبی تام شکل نگیرد نسبت به مفرداتش نیز قرن اکید برقرار نمی­شود.

سؤال: آیا مقصودتان آن است که قرن اکید شرط تحقق وضع نیست؟ یا می­خواهید آن را از غیر نفی کنید؟

پاسخ: خیر؛ مقصودمان آن است که ادعای مرحوم شهید صدر مبنی بر این که نتیجۀ وضع، تحقق قرن اکید بین تصور لفظ و تصور معنا است، ادعای صحیحی نیست؛ ایشان قرن اکید را چنین تفسیر می­کنند که مجرّد شنیدن لفظ، تصور معنا را در پی داشته باشد؛ اشکال ما آن است که برخی از مفردات ملحق به جملات هستند یعنی مجرد شنیدن لفظ تصور معنا را در پی ندارد بلکه نفس قرن اکیدش تابع به کار رفتن آن مفرد، در جملۀ تام است.

#### تفصیلی بودن وسائط شکل­گیری دلالت، در برخی استعمالات

نکتۀ دیگر آن است که فرض کنید از دیوار لفظ «چیز» شنیده شود؛ این واژه در فارسی به معنای شیء و در انگلیسی به معنای پنیر است. اینکه شنیدن این لفظ از دیوار، منشأ تداعی شیء به ذهن شود یا منشأ تداعی پنیر شود چگونه است؟ گاهی معنای شیء و گاهی معنای پنیر و گاهی هر دو معنا به ذهن خطور می­کند؛ تحلیل این مطلب به چه شکل است؟

به نظر می­رسد واژه­هایی که در زبان­های مختلف، معانی مختلفی دارند قرن اکیدشان مقیّد به همان زبان است؛ به طور مثال کسی که به هر دو زبان آگاهی دارد قرن اکیدی که در ذهنش برقرار است وابسته و مقیّد به همان زبان خاص است یعنی یک نوع تقیّدی به آن زبان دارد؛ به عبارت دیگر آن شخص آگاه به هر دو زبان با شنیدن لفظ «چیز» می­گوید اگر استعمال­کنندۀ این لفظ، فارس باشد، معنای شیء را در نظر داشته است و اگر انگلیسی باشد، معنای پنیر را اراده کرده است. پس گاهی هویّت استمال­کننده در همان مرحلۀ قرن اکید دخالت دارد. این همان نکته­ای است که سابقاً متذکر شدیم مبنی بر این که برای انتقال از لفظ به معنا باید مستعمِل در راستای هدف واضع گام برداشته باشد؛ لذا اینکه گفتیم اگر مستعمِل فارس باشد، معنای شیء و اگر انگلیسی باشد، معنای پنیر را در نظر داشته، تأکید کنندۀ همین مطلب است که تبعیت مستعمِل از هدف واضع، در شکل­گیری دلالت وضعیه دخالت دارد. در جایی که لفظ هم بتواند مستعمِلِ فارس­زبان داشته باشد و هم بتواند مستعمِلِ انگلیسی­زبان داشته باشد، بدون ارتباط لفظ با هویّت مستعمِل، هیچگونه قرن اکیدی به همراه ندارد؛ شنونده با شنیدن لفظ «چیز» می­گوید اگر مستعمِلش فارس باشد معنای شیء را در نظر داشته و اگر مستعمِلش انگلیسی باشد معنای پنیر را در نظر داشته است و این مطلب نشان می­دهد نکاتی همچون علم به وضع و قدم گذاشتن مستعمِل در مسیر هدف واضع و نکاتی از این قبیل، به شکل تفصیلی به ذهن شنونده می­آید. یعنی این که گفتیم علم به وضع و علم به قدم گذاشتن مستعمِل در راستای هدف واضع، در انتقال از لفظ به معنا ایفای نقش می­کند، همیشه ارتکازی نیست بلکه گاهی به نحو تفصیلی ایفای نقش می­کند.

بنابراین قصد داریم به این نکته تکیه کنیم که عوامل مؤثر در خطور معنا به ذهن \_همچون علم به وضع و علم به قدم گذاشتن مستعمِل در راستای هدف واضع و ...\_ همیشه به نحو ارتکازی نیست بلکه گاهی به شکل تفصیلی ایفای نقش می­کند و بدون التفات تفصیلی خطور معنا شکل نمی­گیرد.

هم­اینک قصد داریم به این نکته تأکید کنیم که به نظر می­رسد در سائر موارد نیز چنین نیست که عوامل مؤثر در خطور معنا به ذهن \_همچون علم به وضع و علم به قدم گذاشتن مستعمِل در راستای هدف واضع و ...\_ به طور کامل از ذهن محو شوند و هیچ نقشی ایفا نکنند بلکه لااقل به نحو ارتکازی در اعماق ذهن حضور داشته و ایفای نقش می­کنند؛ به عبارت دیگر وقتی شنونده این لفظ را می­شنود ارتکازاً با عنایت به این که مستعمِل را در راستای تحقق­بخشیدن به غرض واضع می­بیند، به معنای آن منتقل می­شود؛ یعنی حتی اگر این لفظ را از غیر ذی­شعور بشوند نیز می­گوید اگر مستعمِل این لفظ فارس باشد، فلان معنا و اگر مستعمِلش انگلیسی باشد فلان معنا را اراده کرده بود. یعنی حتی در مواردی که لفظ از غیر­ذی­شعور صادر می­شود، هر چند معنایش به ذهن خطور می­کند اما تصور معنا در کنار یک قضیۀ تصدیقیه است مبنی بر اینکه اگر مستعمِلش فارس باشد فلان معنا و اگر مستعملش انگلیسی باشد فلان معنا را اراده می­کند.

 البته این مطلب نیز همیشگی نیست؛ ما که می­گوییم بین لفظ و معنا قرن اکید ایجاد می­شود اینگونه نیست که همیشه با معنای حقیقی قرن اکید داشته باشد؛ چون با معانی مجازی نیز هر چند در مرتبه­ای پایین­تر، نوعی قرن اکید دارد. ما وقتی لفظ را می­شنویم می­گوییم نوعاً و در غالب موارد، وقتی قرینه­ای وجود ندارد، از این لفظ، معنای حقیقی اراده شده است که در حقیقت لبّ و جوهر آن بر پایۀ استقراء استوار است. بدون در نظر گرفتن این استقرای اکثری، دلالت لفظ بر معنای حقیقی شکل نمی­گیرد. به عبارت دیگر حقیقت دلالت همان استقراء است که توضیح بیشتر مطلب را به جلسۀ آینده موکول می­کنیم.

## بررسی تصوری یا تصدیقی بودن دلالت بر اساس مسلک تعهّد

محقق خوئی قائل به مسلک تعهّد شدند که بر اساس آن روشن است که دلالت وضعیه، از سنخ دلالت تصدیقیه است. اما محقق خوئی در صدد ارائۀ یک استدلال عام بر تصدیقی بودن دلالت بر آمده­اند که طبق سائر مبانی نیز مدعای ایشان را اثبات کند[[4]](#footnote-4). ایشان فرموده است وضع، فعلی از افعال واضع است و واضع نیز یک انسان مختار و عاقل است. انسان مختار و عاقل، افعالش دارای هدف است و آنچه در راستای رسیدن به هدف نیست، قهراً نمی­تواند متعلق هدف فاعل باشد. هدف واضع چیزی است که لفظ در راستای آن باشد؛ به عبارت دیگر هدف واضع تفهیم و تفاهم انسان­ها با یکدیگر است لذا اینکه شنیدن لفظی از دیوار منشأ خطور معنا به ذهن شود مشمول هدف واضع نیست لذا اینکه واضع، وضع را گسترش دهد و شامل مواردی که ذیل اهداف او قرار ندارد، قرار دهد، امری لغو و بیهوده است. اینکه واضع، گسترۀ اعتبار خود را به مواردی که خارج از هدف او است بکشاند امری لغو و بیهوده است. به عبارت دیگر هدف واضع، مقیِّد اعتبار او است بنابراین اعتبار واضع تنها در مواردی که در راستای تأمین هدف او است، جریان دارد.

مرحوم آقای صدر در اشکال به فرمایش محقق خوئی اشکالات متعددی را مطرح می­کنند که ما به دو مورد اشاره می­کنیم:

1. استدلال محقق خوئی بنابر مسلک قرن اکید صحیح نیست چون قرن اکید اساساً از مقوله­ای دیگر است.
2. اصل این حرف نیز درست نیست چون اطلاق اگر نیازمند مؤونۀ زائده باشد، لغو است اما در اینجا مؤونۀ زائدی نیاز ندارد چون همین که واضع به هنگام وضع قید نزند، اعتبارش توسعه پیدا می­کند بدون این که مؤونۀ زائدی متحمل شده باشد لذا برهان لغویت در اینجا جریان ندارد.[[5]](#footnote-5)

ما به نحو اجمالی به دو نکته اشاره می­کنیم:

1. اولاً به نظر می­رسد اشاره محقق خوئی وارد نیست. صورت مسأله چیست؟ ممکن است بگوییم دلالت تصوریه­ای که خارجاً در اثر شنیده شدن صوت از دیوار حاصل می­شود هدف وضع نیست اما ثمرۀ وضع است. به عبارت دیگر می­توان گفت دلالت وضعیه یعنی آن دلالتی که ثمرۀ وضع است ولو مقصود واضع نباشد. این امکان وجود دارد که واضع برای رسیدن به هدفش کاری انجام دهد که ثمرۀ آن کار بیشتر از هدف او را به دنبال داشته باشد. بحث یک مقدار جنبۀ لفظی دارد؛ مقصود از تعبیر دلالت وضعیه، چیست؟ اگر بگوئیم دلالت وضعیه به معنای دلالتی است که غرض واضع است، ممکن است اشکال محقق خوئی مطرح شود؛ اما چه لزومی دارد دلالت لفظیه را چنین تفسیر کنیم؛ ممکن است بگوئیم دلالت وضعیه، دلالتی است که معلول و ثمرۀ وضع است ولو غرض واضع نباشد. شنیده شدن لفظ از دیوار و خطور نمودن معنا به ذهن شنونده، غرض وضع نیست اما معلول وضع و ثمرۀ آن است و همین مقدار کافی است. پس این بحث جنبۀ لفظی دارد که مقصود ما از دلالت وضعیه، دلالتی است که هدف واضع است یا دلالتی است که ثمرۀ وضع است لذا اشکالش چندان لطیف نیست.
2. در مورد پاسخ مرحوم شهید صدر به اشکال محقق خوئی نیز باید دانست پاسخ ایشان مبتنی بر تصوراتی است که ایشان از اطلاق و تقیید دارند؛ ما تصورات ایشان از اطلاق و تقیید را قبول نداریم. مفاد اطلاق، افادۀ عموم با سکوت متکلم است؛ پس مفاد اطلاق با مفاد عام تفاوتی ندارد بلکه تنها در نحوۀ دلالت تفاوت دارند. این بحث مفصلی دارد که قصد نداریم به آن وارد شویم ولی تصورات ایشان با آنچه ما به آن باور داریم بسیار فاصله دارد. به خصوص در اموری که از مقولۀ عمل است نه از مقولۀ لفظ، این مطلب جدی­تر است. فرض این است که یک عملی از گوینده صادر شده است چون وضع فعلی از افعال گوینده است؛ ما معتقدیم، اطلاق دلالت سکوتیه است لذا در جایی که واضع می­خواهد عملی به نام وضع انجام دهد، اینکه گسترۀ این وضع چقدر است و آیا شامل مواردی که لفظ از غیر ذی­شعور صادر شود نیز می­شود یا خیر، یک بحث ثبوتی است و اطلاق مربوط به مرحلۀ اثبات است نه ثبوت؛ بحث ایشان مربوط به مرحلۀ ثبوت است در حالی که بحث در آن است که عمل واضع، جعل الاعتبار برای مطلق لفظ است ولو از غیر ذی­شعور صادر شود یا به لفظ صادر از ذی­شعور اختصاص دارد؟ این مطلق و مقیدی که ایشان فرمودند، اساساً ربطی به ذهنیت ما از اطلاق و تقیید ندارد و اطلاق و تقیید در ذهن ما فاصلۀ بسیاری با اطلاق و تقیید در ذهنیت ایشان دارد. این بحث لغویت نیز در آنجا مطرح نیست. یعنی دلالت اطلاقی تابع بحث لغویت و این­ها نیست بلکه نکته­اش آن است که عرف سکوت متکلم را برای افادۀ عموم کافی می­داند؛ به عبارت دیگر همانطور که به اصطلاح منطقی، سور قضیه بیانگر عمومیت است، سکوت متکلم در حقیقت جانشین سور قضیه می­شود و عمومیت را اثبات کند.

بحثی که در جلسۀ آینده قصد داریم به آن بپردازیم آن است که آقای شهیدی می­فرمایند دلالت وضعیه، حتی بنابر مسلک اعتبار، دلالت تصوریه است؛ این مقدار روشن است که دلالت وضعیه بر اساس مسلک تعهّد، از مثولۀ دلالت تصدیقیه است؛ آقای شهیدی بحث اعتبار را که توسط مرحوم شهید صدر مطرح نشده بود، مطرح می­کنند و می­فرمایند دلالت وضعیه بر اساس مسلک اعتبار نیز دلالت تصوری است؛ ایشان ان قلت و قلت های محقق خوئی را نیز مطرح می­کنند؛ در کلام ایشان یک نکتۀ اضافی بیان شده مبنی بر این که هدف واضع از وضع حتی بنابر مسلک اعتبار، ایجاد قرن اکید است، بنابراین ایشان مسلک اعتبار را نیز به نوعی به مسلک قرن اکید می­کشاند.[[6]](#footnote-6)

در جلسۀ آینده در مورد صحت و سقم فرمایش آقای شهیدی صحیت می­کنیم.

چنانکه گفتیم ما در دو مرحله بحث می­کنیم:

1. یک مرحله این بود که آیا دلالت وضعیه، دلالت تصوریه است یا تصدیقیه؟ محصل مبنای ما این شد که دلالت وضعیه ابتداءاً تصدیقیه است ولی خیلی اوقات یک نوع دلالت تصوری هم به عنوان ثمرۀ وضع حاصل می­شود.
2. مرحلۀ دوم این است که ما یک دلالت تصوری داریم و یک دلالت تصدیقی اولی و یک دلالت تصدیقی ثانوی؛ بحث این است که مثلاً دلالت تصدیقی اولی، که به قصد مستعمِل ارتباط دارد، آیا متوقف بر احراز قصد متکلم است یا متوقف بر احراز نیست؟ این یک بحث مهم است که در مرحلۀ دوم از کلام مرحوم شهید صدر در بحث تبعیت دلالت از اراده مطرح شده بود و دارای ابهام بود[[7]](#footnote-7). ما این بحث را اینگونه دنبال می­کنیم که آیا برای شکل­گیری دلالت تصدیقی اولی، احراز قاصد بودن متکلم شرط است یا شرط نیست؟

پس از این بحث به بحث از اقسام وضع وارد می­شویم.

1. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 106 [↑](#footnote-ref-1)
2. دررالفوائد ( طبع جديد )، ص: 43 [↑](#footnote-ref-2)
3. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 96 [↑](#footnote-ref-3)
4. مصباح الأصول ( مباحث الفاظ - مكتبة الداوري )، ج‏1، ص: 50 [↑](#footnote-ref-4)
5. مباحث الاصول ج1 ق1 ص104 [↑](#footnote-ref-5)
6. ابحاث اصولیه چ1 ص267 [↑](#footnote-ref-6)
7. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 104 [↑](#footnote-ref-7)